

۴-۴-برندسازی‌توریستی

نسخه‌ای از مولانا که توسط ترکیه و از طریق ترجمه‌های بازاری (مانند ترجمه‌های کولمن یارکس در آمریکا که زبان فارسی نمی‌دانست) ترویج می‌شود، نسخه‌ای «توریست‌پسند» و تهی‌شده از ریشه‌های اسلامی و ایرانی است. در این روایت مولانا، نه یک فقیه و عارف مسلمان ایرانی، بلکه یک «هیپی قرون وسطایی» و پیام‌آور عشق جهانی است که می‌توان رقص سماع او را در هتل‌ها و رستوران‌های استانبول به‌عنوان یک کالای اگزوتیک مصرف کرد. این استحاله‌فرهنگی، خطرناک‌تر از مصادره فیزیکی است، زیرا ماهیت اندیشه را تحریف می‌کند.

▼ جبهه جنوبی: خلیج فارس و اختراع سنت

کشورهای حاشیه خلیج فارس، به ویژه امارات‌متحده‌عربی و قطر، به‌دلیل فقدان عمق تاریخی طولانی و یکجانشین، استراتژی متفاوتی را در پیش گرفته‌اند: «واردات میراث» و «عریزه‌کردن» تکنولوژی‌های ایرانی.

۱-۵-مناقشه‌بادگیرها

«بادگیر» یکی از شاهکارهای مهندسی کویر در ایران است که نماد شهرهایی چون یزد و کرمان به‌شمار می‌رود. این فناوری در قرون اخیر توسط مهاجران و بازرگانان ایرانی (به‌ویژه لاری‌ها و بستکی‌ها) به کرانه‌های جنوبی خلیج‌فارس منتقل شد. اما امروزه امارات‌متحده عربی در تبلیغات گردشگری و حتی پرونده‌های یونسکو، بادگیر (Barjeel) را به‌عنوان «معماری سنتی عربی» معرفی می‌کند.

این اقدام، مصداق بارز چیزی است که اریک هابسبام «اختراع سنت» می‌نامد. با حذف نام «بادگیر» (که واژه‌ای فارسی است) و جایگزینی آن با واژگان عربی، همچنین نادیده‌گرفتن خاستگاه ایرانی سازندگان اولیه دوبی و شارجه، تاریخ‌معماری منطقه‌بازنویسی می‌شود.

۲-۵-ابن‌سینا و «دانشمند عرب»

در جهان عرب، ابن‌سینا اغلب به‌عنوان «دانشمند عرب» معرفی می‌شود، صرفاً به این دلیل که آثار علمی خود را به زبان عربی (زبان علمی آن دوران) نگاشته است. این استدلال مانند آن است که نیوتن را به‌دلیل نگارش اصول ریاضی به لاتین، رومی بدانیم. کشورهای عربی با تأسیس جوایز بین‌المللی و نام‌گذاری بیمارستان‌ها و دانشگاه‌ها به‌نام ابن‌سینا و معرفی او در کتب درسی به‌عنوان مفاخر عرب، هژمونی روایی خود را تثبیت کرده‌اند، درحالی‌که ابن‌سینا خود در آثارش به‌صراحت به تبار ایرانی‌اش اشاره دارد و دانشنامه‌علائی را به فارسی نگاشته است.

۳-۵-دیپلماسی موزه‌ای: خریدن مشروعیت

تأسیس موزه‌های عظیم مانند «لورور ابوظبی» و «موزه ملی قطر» و همکاری با مؤسسات غربی، بخشی از استراتژی این کشورها برای تبدیل‌شدن به کانون‌های فرهنگی جدید منطقه است. در این موزه‌ها، آثار تمدن ایران باستان و دوران اسلامی اغلب در چارچوب‌های روایی خاصی چیدمان می‌شوند که نقش فلات ایران را کم‌رنگ و پیوستگی فرهنگی خلیج‌فارس با جهان عرب را بر جسته می‌کنند.

▼ جبهه شرقی: افغانستان و تراژدی میراث مشترک

داستان افغانستان متفاوت است. اینجا سخن از بیگانگی نیست، بلکه دعوای دوبرادر بر سر ارثیه پدری است. افغانستان بخشی جدایی‌ناپذیر از خراسان بزرگ و مهد زبان فارسی (دری) است.

۱-۶-نزاع بر سر زادگاه

افغانستان با تکیه بر اینکه‌بلخ (زادگاه مولانا) وهرات (پایتخت تیموریان)، در خاک این کشور قرار دارند، ادعای مالکیت انحصاری بر شخصیت‌هایی چون مولانا، جامی و کمال‌الدین بهزاد را دارد. طالبان حتی اخیراًآلایش کرده است نامینیاتورهای بهزاد را به‌عنوان میراث افغانستان در یونسکوثبت کند.

چالش در اینجا، انکار پیوستگی فرهنگی است. مرزهای کنونی ایران و افغانستان محصول بازی بزرگ قرن نوزدهم است و جدا کردن مفاخر خراسان و تقسیم آن‌ها بین تهران و کابل، مثله‌کردن یک پیکره واحد است. اعتراض افغانستان به ثبت مشترک مثنوی معنوی توسط ایران و ترکیه، نشان‌دهنده عمق حساسیت‌های هویتی در این کشور است.

▼ ریشه‌های روان‌شناختی و انگیزه‌های سیاسی

چرا این کشورها چنین عطشی برای تصاحب مفاخر ایران دارند؟ تحلیلگران به چند عامل کلیدی اشاره می‌کنند:

۱-۷-ناامنی هستی‌شناختی

دولت‌های تازه‌تأسیس برای بقا نیاز به ریشه دارند. جمهوری آذربایجان برای اینکه نشان دهد یک ملت کهن است، نه محصول قراردادهای ۱۹۱۸ و ۱۹۹۱، باید تاریخ خود را به عقب بکشد. اگر نظامی گنجوی ایرانی باشد، پس گنجه در قرن دوازدهم یک شهر ایرانی بوده است و با این روایت رسمی باکو در تضاد است. بنابراین مصادره مفاخر یک ضرورت وجودی برای حفظ انسجام ملی و مشروعیت رژیم سیاسی است.

۲-۷-ایران‌هراسی و انزوا ی فرهنگی ایران

یک انگیزه پنهان اما قدرتمند، تلاش برای تهی کردن ایران از سرمایه‌نمادین آن است. اگر جهان بپذیرد که ابن‌سینا عرب، مولانا ترک و بادگیر عربی است، ایران به چهره ای تقلیل می‌یابد که رسانه‌های غربی می‌سازند: کشوری منزوی، خشن و فاقد عمق تمدنی. مصادره مفاخر، بخشی از پروژه «مهار فرهنگی»

ایران است.

۳-۷-اقتصاد هویت

در عصر پسافت و اقتصاد دانش‌بنیان، «میراث» پول‌ساز است. گردشگری فرهنگی یکی از ارکان اقتصاد ترکیه و چشم‌انداز ۲۰۳۰ عربستان است. داشتن برند «مولانا» یا «ابن‌سینا» یعنی جذب میلیون‌ها توریست و سرمایه‌گذار. فرهنگ در اینجا نه به‌مثابه ارزش معنوی، بلکه به‌عنوان «ثفت جدید» استخراج می‌شود.

▼ بستر حقوقی: یونسکو و خلأهای قانونی

آیا ایران می‌تواند شکایت کند؟ پاسخ کوتاه «خیر» است، اما پاسخ دقیق‌تر پیچیده است. کنوانسیون پاسداری از میراث ناملموس یونسکو (۲۰۰۳) صراحتاً اعلام می‌کند که ثبت یک اثر به‌نام یک کشور، به‌معنای انحصار مالکیت یا تعیین منشأ تاریخی آن نیست. هدف، «پاسداری» است. اما درعمل کشورها و رسانه‌ها با این فهرست مانند «تالار مشاهیر» یا «سند مالکیت» برخورد می‌کنند. وقتی جمهوری آذربایجان ساز «تار» را ثبت می‌کند، افکار عمومی جهان آن را به‌عنوان یک ساز آذری می‌شناسد، نه ایرانی.

ایران در بسیاری از موارد دچار انفعال و کندی بوروکراتیک بوده است. در پرونده چوگان، جمهوری آذربایجان پیش‌دستی کرد و چوگان را به‌نام خود (Chovqan) ثبت نمود. ایران تنها پس از اعتراض و با تأخیر توانست پرونده‌ای جداگانه ارائه دهد. درمقابل موفقیت‌هایی نظیر ثبت چندملیتی «نوروز» (با مشارکت ۱۲ کشور) نشان می‌دهد که راهکار اصلی، دیپلماسی فعال برای ثبت‌های مشترک است، نه جنگ بر سر انحصار.

▼ نقش هوش مصنوعی و فضای مجازی:

▼استعمار دیجیتال

خطرناک‌ترین جبهه امروز، نه در راهروهای یونسکو، بلکه در سرورهای سیلیکون ولی است.

۱-۹-سوگیری الگوریتمیک

هوش مصنوعی مولد مانند چت جی‌پی‌تی و میدجورنی براساس داده‌های موجود در اینترنت آموزش می‌بیند. از آنجا که حجم محتوای تولیدشده توسط ترکیه و کشورهای عربی به زبان انگلیسی در باره مفاخر منطقه بسیار بیشتر از محتوای ایرانی است، هوش مصنوعی دچار سوگیری می‌شود.

وقتی از هوش مصنوعی تصویر «مولانا» خواسته می‌شود، اغلب تصویری با مؤلفه‌های ترکی و کلاه‌های نمدی قونیه تولید می‌کند، نه پوشش خراسانی.

در متون تولیدی، هوش مصنوعی اغلب ابن‌سینا را «دانشمند جهان عرب» معرفی می‌کند، زیرافروانی ابن‌عبارت (Arab Scientist) در کورپوس متنی انگلیسی بیشتر است.

۲-۹-جنگ ویرایشی در ویکی‌پدیا

ویکی‌پدیا منبع اول حقیقت‌برای میلیاردها انسان، همچنین منبع آموزشی هوش مصنوعی است. کشورهای همسایه به‌صورت سازمان‌یافته در حال ویرایش مقالات انگلیسی (و سایر زبان‌ها) هستند تا صفت «Persian» را حذف و با واژگان مبهمی چون «Muslim» یا صفات ملی خود جایگزین کنند. این «استعمار دیجیتال» باعث می‌شود نسل جدید جهانیان، ایران را از نقشه فرهنگی تاریخ حذف‌شده ببینند.

▼ وضعیت داخلی: خودزنی فرهنگی

نمی‌توان از موضوع سرقت و مصادره میراث فرهنگی توسط کشورهای خارجی سخن گفت و از غفلت‌وبی‌توجهی مزمن داخلی چشم‌پوشی کرد؛ غفلتی که خود، توان ایران برای دفاع اخلاقی و حقوقی از مفاخرش در مجامع بین‌المللی را تضعیف کرده است. مهم‌ترین نمود این بی‌توجهی، بودجه‌های تحقیرآمیز اختصاص‌یافته‌به‌مرمت و نگهداری آثار تاریخی است. درحالی‌که کشورهای توسعه‌یافته‌ای چون ایتالیا و آلمان صدها میلیون یورو صرف میراث خود می‌کنند، بودجه حفاظت از سایت‌های کلیدی ایران مانند تخت جمشید یا بناهای تاریخی اصفهان حتی کفاف پرداخت حقوق کارکنان را هم نمی‌دهد. حضور گلسنگ‌ها بر پیکر تخت جمشید و فرونشست زمین در اطراف آثار اصفهان، به نمادی عینی از این بی‌تفاوتی ساختاری بدل شده‌اند. کشوری که میراث تمدنی‌اش در

سه‌شنبه ۱۱ آذر ۱۴۰۴
سال چهارم ـ شماره ۹۴۶
www.hammihanonline.ir

داخل در حال فروپاشی تدریجی است، عملاً اعتبار و توان اخلاقی لازم برای اعتراض قاطع به مصادره این میراث در سطح جهانی را از دست می‌دهد.

عامل دیگر، دوگانگی ایدئولوژیک در تعریف هویت ملی است که فضایی را برای سوءاستفاده بیگانگان فراهم می‌کند. تنش مداوم میان هویت «ملی/ایرانی» و هویت «اسلامی» در گشتمان داخلی، باعث‌شده است که برخی جریانات، مفاخر دوران پیش از اسلام یا حتی برخی مفاخر ملی پس از اسلام را آگاهانه به حاشیه برانند یا آن‌ها را در تقابل با ارزش‌های دینی تعریف کنند. این حاشیه‌رانی داخلی و عدم ایجاد اجماع ملی حول تمام اجزای هویت ایرانی، دقیقاً همان فرصتی است که همسایگان برای جذب و مصادره شخصیت‌های جهانی این حوزه تمدنی (مانند نظامی گنجوی یا مولانا) مغتنم می‌شمارند و با اغوش باز این مفاخر را به هویت‌های ملی خود پیوند می‌دهند.

▼ تغییر رویکرد در دیپلماسی فرهنگی: از انفعال به ائتلاف و حکمرانی دیجیتال

ایران برای مقابله با موج‌فزاینده مصادره میراث فرهنگی، باید از موضع تدافعی و واکنشی (اعتراض پس از ثبت) خارج شده و فو‌را یک رویکرد تنهاجمی، پیشگیرانه و ائتلاف‌ساز را اتخاذ کند، زیرا واقعیت ژئوپلیتیک تغییر کرده و کشور نمی‌تواند به‌تنهایی مالک انحصاری تمام مفاخر باشد. در این راستا، استراتژی کلیدی، دیپلماسی «میراث مشترک» است. به‌جای ورود به منازعات و جنگ با کشورهایی چون ترکیه بر سر مولانا، ایران باید پیش‌قدم تأسیس «اتحادیه میراث فرهنگی کشورهای حوزه تمدنی نوروز» (شامل افغانستان، تاجیکستان، آذربایجان، ترکیه و...) شود و فعالانه ثبت پرونده‌های مشترک را در یونسکو دنبال کند. تجربه موفق در ثبت پرونده‌هایی چون «نوروز» و «کمانچه» نشان می‌دهد که ثبت مشترک به‌معنای ادغان طرف مقابل به سهم ریشه‌ای و اساسی ایران است و این الگو باید برای شخصیت‌هایی چون نظامی و ابن‌سینا نیز توسعه‌یابد. همچنین استفاده از ظرفیت حقوقی سازمان جهانی مالکیت فکری و رهبری کشورهای در حال توسعه برای تصویب قوانین الزام‌آور در زمینه «حمایت از نمودهای فرهنگی سنتی» می‌تواند از تجاری‌سازی بی‌اجازه میراث ملی توسط شرکت‌ها و دولت‌های خارجی جلوگیری کند.

گام دوم در این رویکرد، ایجاد حاکمیت محتوای دیجیتال است. در فضای نبرد فرهنگی امروز «مباران محتوایی» ضروری است؛ به‌این‌معنی که کارگروه‌های تخصصی باید تشکیل شوند تا هزاران مقاله، ویدئو و مستند با کیفیت بالا به زبان‌های انگلیسی، عربی و ترکی تولید کنند. هدف اصلی باید اشباع فضای وب از اسناد متقنی باشد که هویت ایرانی این مفاخر را اثبات می‌کند. در کنار این اقدام، حمایت غیرمستقیم از جامعه ویراستاران آکادمیک برای تصحیح ویکی‌پدیا و مقابله با «وندالیسم دیجیتال» امری حیاتی است. قوی‌ترین سند علیه ادعاهای بی‌پایه، دسترسی عمومی به اسناد اصلی است؛ لذا دیجیتال‌سازی و انتشار آنلاین نسخه‌های خطی اصلی نظامی و مولانا که به زبان فارسی نوشته شده‌اند، باید در اولویت قرار گیرد. این رویکرد باید در داخل با سرمایه‌گذاری داخلی و آشتی ملی پشتیبانی شود. نگاه به میراث فرهنگی باید از یک «هزینه» به یک «سرمایه» تبدیل شود. سرانجام، پایان‌دادن به دوگانه‌سازی‌های کاذب (مانند ایران باستان و ایران اسلامی) و تقویت وحدت نمادین حول مفاخری چون ابن‌سینا، کوروش، فردوسی و سهروردی، قوی‌ترین سد ملی در برابر هرگونه مصادره خارجی خواهد بود.

▼ فرجام سخن

ماجرای مصادره مفاخر، زنگ خطری است برای ملتی که شاید در خواب غفلت تاریخی فروفته باشد. اگر چه نمی‌توان جغرافیای سیاسی را به عقب بازگرداند، اما می‌توان در جغرافیای ذهن و حافظه جهانی، مرزهای حقیقت را تثبیت کرد. ایران فرهنگی زنده است، اما باقی آن نیازمند هوشیاری، سرمایه‌گذاری هوشمندانه و گذار از «نوستالژی منفعل» به «دیپلماسی فعال» است. آنچه امروز از دست برود، شاید فردا حتی با جنگ نیز بازپس گرفته نشود؛ چرا که جنگ‌های آینده، نه بر سر خاک، که بر سر «خاطره» خواهد بود.

جدول ۱: مقایسه پارادایم تمدنی و پارادایم ملی در برخورد با مفاخر		
مؤلفه	پارادایم تمدنی (ایران فرهنگی)	پارادایم ملی (دولت-ملت‌های مدرن همسایه)
هویت شخصیت	سیال، چندلایه، مبتنی بر فرهنگ و زبان	ثابت، تک‌بعدی، مبتنی بر خون و خاک
زبان اثر	فارسی (به عنوان زبان علم و ادب منطقه)	نادیده‌گرفتن زبان اثر یا ادعای «تحمیل» آن
ملاک تعلق	تعلق به سنت ادبی و فکری	محل تولد یا محل دفن (جغرافیای فعلی)
هدف	تداوم سنت فرهنگی	مشروعیت بخشی سیاسی و توریستی

جدول ۲: خلاصه وضعیت مصادره مفاخر ایرانی توسط همسایگان		
کشور	مفاخر/آثار مورد مناقشه	وضعیت در یونسکو/جهان
جمهوری آذربایجان	نظامی گنجوی، تار، چوگان، مینیاتور	ثبت چوگان و تار به نام خود؛ موفقیت نسبی در تغییر روایت نظامی بین‌المللی؛ «آلبانی‌سازی»
ترکیه	مولانا، مثنوی، سماع، طب سنتی	برندسازی توریستی و دیپلماسی فرهنگی
امارات/قطر	بادگیر، لنج‌سازی، ابن سینا	ثبت برخی آیین‌های خلیجی؛ تلاش برای ثبت بادگیر
افغانستان	مولانا، جامی، بهزاد، زبان فارسی	ادعای انحصار جغرافیایی (بلخ/هرات)، انکار پیوستگی
ازبکستان	ابن سینا، ابوریحان بیرونی	تأکید بر زادگاه (بخارا/خوارزم)، ترک‌انگاری مجسمه‌سازی و نام‌گذاری‌های ملی

نقد فرهنگ

شهر آدم‌های یک شکل قصه فروش



قادر باستانی‌تبریزی

پژوهشگر علوم ارتباطات

هر صبح که صفحه‌گوشی را بالا می‌آوریم، باد نامرئی شبکه‌های اجتماعی روی شهر می‌وزد و همه قصه‌ها را یک‌شکل می‌کند. انگار صحنه‌ای است که هر روز همان نمایش تکراری روی آن اجرا می‌شود؛ همان عکس‌های کافی‌شاپی، همان توصیه‌های انگیزشی، شهری جادویی که سانسانش به‌طرز عجیبی شبیه هم شده‌اند. انگار دستی پنهان پشت دیوارهای شیشه‌ای اینستاگرام، هر صبح از نو چهره‌ها، حرف‌ها و روایت‌ها را قالب‌گیری می‌کند. سلفی‌های هم‌چهره، دلگرمی‌های مهندسی‌شده و شیرین‌کاری‌هایی که از کارخانه الگوریتم بیرون می‌آیند، نفس قصه را در سفری اجباری به سمت شباهت می‌برند؛ جایی که آدم‌ها دیگر روایتگر نیستند، بلکه نسخه‌های تکثیرشده یکدیگرند. گویی روح روایت در این سرزمین، زیر خاکستری از تکرار دفن شده است. این جادوی شباهت، فردیت را می‌بلعد و قصه‌های ما را به کالاهایی آماده مصرف بدل می‌کند؛ جادویی که روایت را از ریشه خشک می‌کند و آدم‌ها را آرام به عروسک‌های قصه‌فروش تبدیل می‌سازد. زمانی قصه ما را کنار آتش دور هم جمع می‌کرد، دل‌ها را به هم نزدیک می‌ساخت و خیال آینده‌ای مشترک را زنده نگه می‌داشت. اما حالا نمایش‌گرها، جای آن آتش را گرفته‌اند و هر کس را با نسخه‌ای طراحی‌شده از «خود» تنها گذاشته‌اند؛ نسخه‌ای که برای زندگی نیست، که برای خوشایند الگوریتم‌ها ساخته شده است. ما به «انسان موبایلی» تبدیل شده‌ایم. تلفن همراه شده معبدی که در آن به جای سکوت و راز، همه‌چیز باید گفته و عرضه‌شود؛ چون هر چه آشکارتر، ارزشمندتر است و هر چه پنهان‌تر، تهدیدتری برای سود پلتفرم‌هاست. در ایران امروز، این روند شکل بومی خودش را دارد؛ زندگی خصوصی، صحنه عمومی شده است. روایت‌های سریع و قابل مصرف، جای داستان‌های انسانی و پُر جزئیات را گرفته‌اند و از پزشک و معلم گرفته تا سیاستمدار، همه در قالبی استاندارد و تکراری ریخته می‌شوند. این استانداردسازی چند لایه دارد. اول، الگوریتم‌ها هستند که عادت‌های ما را می‌خوانند و فقط قصه‌هایی را جلو چشم‌همان می‌گذارند که راحت هضم شوند. دوم، اقتصاد توجه است؛ آن روایت‌هایی که در ۱۵ ثانیه جامی‌شوند، به‌صرفه‌ترند و برای تولیدکنندگان محتوا سود بیشتری دارند. سوم، فرهنگ تقلید است. در جامعه‌ای که «دیده‌شدن» معیار موفقیت شده، تقلید از مدل‌های پُر بازدید، منطقی‌تر از خطرکردن و گفتن یک روایت تازه به‌نظر می‌رسد و نتیجه‌اش روشن است؛ قصه‌هایی با یک ریتم، یک زبان و یک پایان. اما تراژدی فقط این نیست که همه شبیه هم شده‌اند. تراژدی عمیق‌تر این است که نیاز به حقیقت و روایت اصل هم کمرنگ شده است. در پزشکی، اپلیکیشن‌هایی که برای بهره‌وری طراحی شده‌اند، به بیمار فرصت نمی‌دهند که داستان کامل دردش را بگوید؛ فقط قالب‌ها را پُر می‌کند و از هر فرد، یک بسته علامت می‌سازد. در آموزش هم همین است. کلاس‌های آنلاین و دوره‌های انگیزشی، فرمول‌های ازپیش‌ساخته می‌فروشند و به جوان ایرانی یاد می‌دهند که چطور داستان خودش را «براساس تقاضا» بسته‌بندی کند؛ نه اینکه چطور زندگی پیچیده و واقعی‌اش را روایت کند. با این حال نباید ناامید شد. قصه‌گویی همیشه از بالا و از چهره‌های مشهور نمی‌آید که از دل زندگی روزمره هم زاده می‌شود. کودکان، محله، خانواده و گروه‌های کوچک هنری هنوز زادگاه روایت‌های ناب‌اند که نه الگوریتم‌ها آنها را می‌شناسد، نه توان بازتولیدشان را دارد. مقاومت هم می‌تواند از جای کوچکی شروع شود؛ یک گفت‌وگوی طولانی، عکسی که یک واقعیت ساده و صادقانه را نشان می‌دهد، یا نوشته‌ای که نویسنده‌اش شهرت دیجیتال را پس می‌زند و فقط می‌خواهد «حرف واقعی» بزند. جامعه‌ما که سال‌هاست با بحران اعتماد درگیر است، نیاز دارد روایت‌هایی داشته باشد که نه برای لایک گرفتن نوشته می‌شوند و نه برای جذب سریع مخاطب. ما محتاج قصه‌هایی هستیم که بتوانند تناقض را تحمل کنند؛ روایت‌هایی که بپذیرند درد هست و امید هم هست، خستگی هست و شور هم هست. چنین قصه‌هایی اندک‌می‌توانند فضای عمومی را دوباره زنده کنند و امکان گفت‌وگو-گفت‌وگویی واقعی، نه نمایشی-فراهم آورند. اما چگونه؟ به‌منظر بخشی از پاسخ فنی است؛ تنظیمات پلتفرم‌ها، الگوریتم‌هایی که تنوع را پاداش دهند و مقرراتی که انباشت داده‌ها را محدود کنند. بخش دیگر سیاسی و فرهنگی است؛ تحکیم نهادهای مدنی که دوام روایت‌های محلی را تضمین کنند و آموزش رسانه‌ای که مردم را به خواندن روایت عمیق‌تر تشویق کند. بخش سوم، اخلاقی است؛ هر کدام از ما باید پیرسیم چرا می‌خواهیم دیده شویم و چه قیمتی برای این دیده‌شدن می‌پردازیم. اگر امروز همه قصه‌ها شبیه هم هستند، فردا شاید کسی اصلاً قصه گوش ندهد و اگر کسی گوش نداد، قصه‌هایم میرند.